

نمایشنامه «اتاق زرد»

نویسنده: رضا آشفته

آدمها:

۱. مشکی

۲. سرخ

۳. خاکستری

صحنه:

یک اتاق زرد در هر جایی از دنیا

زمان:

امروز، همین حالا

یک اتاق کاملاً زرد و وسایلش هم به این رنگ مزین شده اند! تیک تاک یک ساعت زرد پاندولی که سکوت صحنه را می شکند.

مردی با کت و شلوار مشکی و پیراهن سفید و کراوات زرشکی پا به اتاق می گذارد، خیلی دقیق و ریز همه ی اشیاء پیرامون را نگاه می کند. او زیر لیوان زرد را با دقت و کند می پاید.

صدای مرد (همزمان با جست و جوی ذهنی و سکوت او):

رد تو را تا اینجا آمده ام

پرستوی بال گشوده به هستی

تو را خندان می خواهم

مرد مشکی پوش بالای صندلی و بعد میز دراز می رود. او آهسته گام بر می دارد، زیر پای او قطعه ای ذهنی شنیده

می شود. شاید شنیدن نوای ساکسیفون مناسب تر از هر نوایی باشد که او را لحظه به لحظه به وجد خواهد آورد.

صدای مرد: فرجام همه ی ما یک حجم دل انگیز و ژرف است

به ابعاد تن تو خندیده ام

این خلوت بیچاره ام را هم سگ زرد

برادر شغال را می گویم

گاز نمی گیرد

در تمنای من دستی است خالی از هر در و دریچه

مهر می باشند کولیان بی عاطفه از زمانه ی مرگ و نیستی

مرا به نگاهم آیینی داری تو از الفت و عشق

شاید پاچه ام را گاز بگیری سر خیابان هفدهم

گاز بگیر لطفن

سگ زرد را نمی گویم نازنین خفته بر لب

ترانه ات را سیمرغ می خواند در سوختن ققنوس

مشکی پوش به زیر میز می رود با صدای در ورودی که تق تق با شیئی بر آن کوبیده می شود ، او خود را

بیشتر مچاله می کند تا شاید کاملاً از نگاه هر رهگذری پنهان بماند .

در برای چهار بار باز می شود و با صدای دلخراشی این باز و بسته شدن تکرار می شود . هر بار مرد گویی

سوهان بر روحش کشیده باشند ، از زجر و بدبختی در خودمچالگی با حرکات هیستریک را به نمایش می

گذارد .

در بسته می شود و مرد در سکوت اتاق خود را بر یک صندلی تاشوی زرد افتاده بر کنجی می نشاند و می

تکاند .

صدای مرد : روحم را بین در تمنایت مرگ می بینم

و عشق را در تاقچه ی خاطرات گذاشته ام

به امیدی که شاید

تو را می گویم نازنین بهتر از جان بطراوم

تردید نه ، تردید نه

من آزادم و بالغ

پرواز را می دانم و افتخار آفریدن را

کاشکی تو را با من عکسی بود یادگاری

این بار در اتاق ناگهانی باز می شود و مرد مشکی پوش

می ترسد و خود را به دیواری میخکوب می کند ... سکوتی که از در پاسخی به آن داده نمی شود .

مشکی : بله بفرمایید ! باعث خوشحالی است که شما را دیدار کنم . خجالت ندارد من هم یکی مثل شما

هستم . خواهش می کنم احساس می کنم سوزی به اتاق می وزد که تن ما را می چایاند . پس در را ببندید ،

اگر تمایلی به دیدار ندارید . خوشحال

می شوم که در را ببندید .

مشکی پوش پاورچین به سمت در می رود . او تا دست به دستگیره می برد دستی سرخ او را به بیرون می راند و ما صدای هراسمند مرد را فقط می شنویم و سکوت ! این سکوت با صدای یک زن می شکند .

صدای زن : تو اینجا چه غلطی می کنی ؟!

صدای مشکی : عیاشی .

صدای زن : بعله ؟!

صدای مشکی : عیاشی و خوشگذرانی .

صدای زن : نمی فهمم !

صدای مشکی : تفریحات سالم و خوشگذرونی و اگه بشه اسمشو گذاشت عیاشی ، کمی هم عیاشی .

صدای زن : مگه اینجا عشرتکده اس ؟

صدای مشکی : لابد حتمن !

صدای زن : نشانی رو اشتباه نیومدید قربان ؟!

صدای مشکی : اتفاقا سراسرست ترین نشانیه که من تو عمرم سر ازش در آوردم .

صدای زن : پس بفرمایید تا من به خدمت برسم جناب !

صدای مشکی : تمنا می کنم اول سرکار علیه قدم رنجه فرمایند و پا بر دیدگانمان بگذارند .

صدای زن : با سالاد یا بی سالاد ؟

صدای مشکی : با سس مایونز فرانسوی .

صدای زن : البته شما بفرمایید تا برایتان همه چیز را آماده و حاضر کنم .

صدای مشکی : مرسی .

مشکی با تپیا به درون اتاق زرد فرستاده می شود و مرد چاره ای جز جیغ زدن ندارد .

مشکی : ای بابا چرا بهتون بر می خوره من که چیز بدی

نمی خوام . هان ؟ مگه سالاد با سس بده ؟ نمی خوری نخور اما سالاد اون هم با چنین سس و چاشنی معرکه

اس . بفرما امتحان کنم ، خانومی !

مشکی جای تپیا را می خاراند و سگرمه هایش تو هم می رود .

مشکی : انگارمیخ بهم زده باشند . این زن که مبادی آداب نیس ، نکبتی !

مرد بیشتر خود را می خاراند و برافروخته این سو و آن سو می رود .

مشکی : مرا باش که تو را خواب و خیالم می پنداشتم

فریادم خاموش

گستاخ گستاخ

زنی با کت و دامن خاکستری و کلاهی خاکستری که دو نوار زرد بر آن دوخته شده است ، با یک هواپیمای بازی پا به اتاق زرد می گذارد . او دور اتاق هواپیما را می گرداند و صدای هواپیما در صحنه شنیده می شود .

خاکستری : مسافران گرمای لطفن کمربندهای خود را ببندند ، ما تا دقایقی دیگر در فرودگاه خواهیم نشست . امید بر آن که سفر خوب و لذت بخشی پیش رویتان باشد و ما باز هم شما را در سفرهای دور و دراز در سراسر دنیا همراهی کنیم .

زن هواپیما را روی میز دراز ول می کند .

مرد می خندد. زن با گذاشتن انگشت بر لبان از مرد خاموشی می خواهد . مرد که بر نمی تابد گستاخی زن را به زیر بال هواپیما می زند . زن هواپیما را می قاپد و مرد را دنبال می کند . آن دو مثل موش و گربه شده اند و همه جا را بهم می ریزند . تا اینکه صدای انفجاری هر دو را به سکوت

می خواند . هر دو چشم بر هم دوخته اند و از همدیگر شرم و حیا دارند .

مشکی : تو خیلی رعنائی خانوم محترم .

خاکستری: منظورت قرص نعناست ؟

مشکی : دلبری تا این حد ؛ مگه نبوغ عاشقانه هم داریم .

خاکستری : از سگ پرسید .

مشکی : منظورت چیه ؟

خاکستری : پاچه گرفتن را با عشق مقایسه کرده ای در خلوت خودت .

مشکی : می خوام من پاچتونو بگیرم ؟

خاکستری : منو تو با هم یک جفت سگ بشیم ، که چی بشه ؟

مشکی : توله !

خاکستری : سفید و خال خالی .

مشکی : زرد !

خاکستری : تو عاشق زردی ، مگه نه ؟!

مشکی : سگ زرد همون بردار شغاله ؛ آهان ؟

خاکستری : من یه مهموندار خوش خیالم و رویام سفر به هر جایی از کره ی زمینه .

مشکی : من دورت بگردم .

خاکستری : هواپیمایی مگه تو ؟

مشکی : هواپیما تم می شم .

خاکستری : من از قیافه ات خسته شدم مرد مشکی پوش .

مشکی : چه اتفاق نازنینی !

خاکستری : من دارم میرم که کیف دیگهی انتظارمو می کشم ، شاید این بار مولداوی !

مشکی : من چی ؟

خاکستری : توله سگ زشت ، هاف هافتو بکن زیادی .

مشکی : نه ! منو با خودت ببر.

خاکستری : نه نمی تونم سگ بد ترکیب !

مشکی : دلت میاد ؟

خاکستری : با پاهام میرم و دلمو اونجا احساساتی می کنم . شاید آدم هایی هم باشند که احساسات منو

تحریک کنند و منم اونا رو آدم حساب کنم ، نه سگ ببینمشون .

مشکی : باشه ! برو و پشت سرتو هم نگاه نکن .

زن دستهایش را بلند می کند و هواپیما را آماده ی پرواز .

خاکستری : همگی آماده پرواز شن . ما تا دقایقی دیگر به اون سوی دنیا بال خواهیم گشود . لطفن کمربندها

یادتون نره .

دوباره خاکستری هواپیما را در آسمان اتاق زرد به پرواز در می آورد و مرد زیر هواپیما با غلظت و عشق

دست تکان

می دهد و اشک می ریزد . هواپیما و زن از اتاق بیرون

می روند .

مشکی : بین بین از مورچه هم ریزتر شد و حالا نیست . به درک ، فکر می کنم چیزی که تو دنیا زیاده زنو

و آدمه . این نه یکی دیگه . مگه نوبرشو آوردند .

مشکی از پارچ زرد نوشیدنی زردی را درلیوان می ریزد و آن را لاجرعه سر می کشد و با خوردن آن بینی

خود را بالا

می کشد و سرآخر آنچه را دارد در دستمالی زرد فین می کند .

مشکی : احمق و کودن و بیچاره ...چه ؟ حق ندارم به خودم و دلم بد و بیراه بگم . سگ زرد برو گمشو از

جلو چشمم .

صدای پارس چند سگ ریز و درشت که از دور و نزدیک شنیده می شود .

مشکی : ای بابا اصلا نمیشه به هیچ جمعیتی بگی رو چشمتون ابرویه . همه آنی بهشون بر می خوره و دمار

از روزگارت در میارن .

سگ ها سکوت می کنند الا یک سگ ریزه میزه که دست بردار نیست .

مشکی: تو دیگه چی میگی، این وسط داری واسه خودت موش می دوونی.

سگ کوچک دست بردار نیست و حالا با خشم پارس می کند.

مشکی: خوب من اگه بگم گه خوردم دست می کشی از این داد و هوار بی مورد.

پارس سگ بیشتر می شود.

مشکی: اگه بگم گهتو خوردم راضی میشی.

سگ به مهربانی زوزه ملایمی می کشد و خاموش می شود.

مشکی: واقعن که چقدرم بد بو و بد مزه بود.

صدای سگ دوباره در می آید.

مشکی (بر سر می کوبد): وای! غلط کردم جناب سگ گهتان لذیذ بود و خوشبو.

زوزه ی مهربان سگ را می شنویم.

مشکی: حالا این شازده کجا تشریف دارند؟ که اینتقده به من و فضا احاطه دارند.

زنی سرخپوش یواشکی از در سرک می کشد و همان صدا را تکرار می کند. او بعد با یک چتر و بادبزن ژاپنی پا به اتاق می گذارد و با چشم غره از مشکی می خواهد که برایش یک صندلی بگذارد. مرد هم قبول می کند با ترس و اکراه!

سرخ: حیف که نمی خوام بدمت سگا بخورند.

مشکی: وای که ترسیدم!

سرخ: نترس که سگا رو اسهال می کنی و نسلشون رو منقرض.

مشکی: خودت چی حضرت اشرف؟

سرخ: منو نپا این قده که چشات از کاسه می افته.

مشکی: کلاغ چی؟

سرخ: صابون.

مشکی: روباه زرنگتره.

سرخ: دلفین.

مشکی: آوازشو محشر می دونم.

سرخ: پررو!

مشکی: جنون.

سرخ: آتیش.

مشکی: رد گم نکن.

سرخ: دستمال کاغذی.

مشکی: فینش کن .
سرخ: حال بهم زن .
مشکی: دارم خودمو ردیابی می کنم .
سرخ: زیر دریایی .
مشکی: منو با دزد دریایی مقایسه نکن یعنی من این قده قناسم .
سرخ: لاشخور .
مشکی: امشب شب مهتابه ، حییم رو می خوام .
سرخ: سیب زمینی پشندی .
مشکی: آره منم جورابم چند تا داره . باید بدم بدوزند .
سرخ: شیرین حلوائ عقابی .
مشکی: چهار راه متقاطع کلمات .
سرخ: خجالت داره لندهور چند ماهه داری رد گم می کنی .
مشکی: سوگند می خورم که اشتباه شده .
سرخ: باباغوری کور شی .
مشکی: من نه کورم و نه کر . من اصلا عیال ندارم که مصیبت زده باشم .
سرخ: صاعقه .
مشکی: تو بگو کژدم ، من ازش دورم .
سرخ: الان معلوم میشه .
مشکی: لطیفه ی ساله ؟
سرخ: بکش بالا .
مشکی: دماغو ؟
سرخ: آستینو .
سرخ: یک لک داری عینهو پوست خربزه ، رو بازوی راسته .
مشکی: نه هندونس .
سرخ: مزاح نکن .
مشکی: جدی میگم .
سرخ: یالا .
مشکی: داد نزن .
مشکی: تا می خواهد فرار کند ، سرخ زیر پایش می زند و او کله پا می شود .

مشکی: من شکایت می کنم.

سرخ: کجا؟

مشکی: سازمان ملل متحد.

سرخ: لبو خیلی شیرینی.

مشکی: قابل شما رو ندارم.

سرخ: خر خودتی.

مشکی: بی پالان؟

سرخ: دیدی یافتمت؟!

مشکی: بازی گرگم به هواست؟

سرخ: نه قایم موشکه.

مشکی: پس چشم بذار تا منو پیدا کنی.

سرخ: کور خوندی.

مشکی: آهان خط بریل رو میگی.

سرخ: یالا بریم.

مشکی: مفت و مجانی؟

سرخ: عمرمو پات گذاشتم، لندهور عوضی.

مشکی: بی ادب نشو.

سرخ: یالا که توله هات منتظرند. تو تا کی می خوای از زیر بار مسولیت شونه خالی کنی؟

مشکی: من آه در بساط ندارم که حالا توله هم داشته باشم.

سرخ: یالا که تیکه بزرگت گوشته ها.

مشکی: ساده و راحت مردم بیابید در اتاق زرد.

سرخ: این یک داستان واقعیه.

مشکی: ما قرار نیس کلاه سر شما بذاریم.

سرخ: این طوری شد که یه مرد تو بند زندگی افتاد تا برا خوشبختی زن و توله هاش از صبح تا شب سگدو

بزنه اونم برا چندر غاز.

مشکی: اردک!

سرخ: مرغابی.

مشکی: قو.

سرخ: بوتیمار.

مشکی: بعله چند تا قو؟

سرخ: چندرغاز!

مشکی: خوردنیه؟

سرخ: نه پوشیدنیه.

مشکی: راهنمایی خوبی کردی. کلاه رو میگی. من ندارم وگرنه دو دستی تقدیمت می کردم با احترامات فائقه.

سرخ: بکش بالا خوشمزه.

مشکی: خجالت داره.

سرخ: آستینو بکش بالا تا حالتو جا نیاوردم.

مشکی: دزد سر گردنه هم این قد یا مفت مال آدمو نمی کشه بالا.

سرخ: یالا! حرف نباشه که روزگارتو سیاه می کنم، هان!

مشکی: سیاه شدت هستیم، بچه که کتک نداره. داره؟

سرخ: داره. خوبم داره.

مشکی: ببخشید هان. اون مال الاغه بلانسبت من و شما!

سرخ: چرا زل زدی به من؟

مشکی: باز چی شده؟

سرخ: بکش بالا تا جونتو نگرفتم، پدر سگ عوضی!

مشکی آرام آرام آستین راستش را بالا می زند که با هیاهوی سرخپوش عجله می کند. روی بازویش هیچ لک و نقشی نیست.

مشکی: خب، من در خدمتم.

سرخ: چپو بکش بالا.

مشکی: چپ نداریم.

سرخ: من میگم یالا.

مشکی: خرج داره.

سرخ: چی می خوای مفتخور؟

مشکی: که سه مرتبه بگی من سگم و پاچه می گیرم بی حیا.

سرخ: کورخوندی!

مشکی: باور کن من نابینا نیستم که بخوام بریل بخوونم.

سرخ: بزن بالا آستینو تا ناک اوتت نکردم.

مشکی: بگو تا منم نامردی نکنم زنیکه.

سرخ: درست حرف بزن مردک.

مشکی: تو راست میگی زردک.

سرخ: چپو بکش بالا گفتم.

با برخاستن سرخپوش مشکی با شتاب آستین چپ را هم تا ته بالا می زند. سرخ او را از نزدیک و رانداز می کند.

سرخ: نکنه با لیزر پاکش کرده باشی.

مشکی: منو لیزر؟

سرخ: الان دیگه مد شده، دیگه هیچ مرد و زنی روی زمین لک و پیس رو بدنشون ندارند.

مشکی: تبلیغات لیزر درمانی! مفت و مجانی تو اتاق زرد.

سرخ: خفه خون بگیر مردک زبون سرخ.

مشکی: بیا دیگه چی می خوای؟ اینم لالمونی. دلت آروم

شد؟

سرخ: بکش پایین یالا.

مشکی: خجالت، شرم، حیا خانوم محترم، بکش پایین، بکش بالا، یکی رد بشه نمیگه این تو چه خبره؟!

سرخ: آستینو میگم نفله، عین سگا دستاتو آویز کردی که چی بشه؟

سرخ قلاده ای را از کیف آویز بر دستش در می آورد. مشکی می خواهد مقاومت کند که با خوردن یکی دوتا شلاق ساکت

می شود. با افتادن قلاده در گردنش موسیقی شاد و مهیجی با پیانو نواخته می شود. سگ چاره ای ندارد تا مراحل سگ شدن خود را با حرکات رقص گونه به نمایش بگذارد... سر آخر هم سگ چهار دست و پا راه می رود و به مهربانی زوزه می کشد.

سکوت دوباره ی اتاق زرد با تیک تاک ساعت پاندولی بزرگ شکسته می شود.

زمان بیرون رفتن تماشاگران از تالار نمایش، به هر یک از آنان یک عکس زن سرخپوش در کنار یک سگ زرد و لاغر هدیه می شود. به رسم یادگاری این عکس با امضای هنرمندان به آنان تقدیم می شود!